


Original Article

Non-Resignation of the Lawyer from the Power of Attorney During the Necessary Contract

Asad Mahdavi Rad^{1,*}, Ahmad Khosravi²¹Master of Law, Department, Private Law, Islamic Azad University, Research Sciences Unit, Ilam, Iran²Master of Law, Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University, Ilam Research Sciences Branch, Iran

Citation Asad Mahdavi Rad, Ahmad Khosravi, **Non-Resignation of the Lawyer from the Power of Attorney During the Necessary Contract**. *J. Law Political Stud.*, 2022, 2(2), 109-121.

 <https://doi.org/10.22034/jlps.2022.2.2>

**Article info:**

Received: 3 May 2022

Accepted: 7 July 2022

Available Online: 10 July 2022

ID: JLPS-2206-1037

Checked for Plagiarism: Yes

Keywords:

Immovable power of attorney, condition during the contract, necessary contract, permissible contract.

ABSTRACT

The power of attorney contract is an award contract and depending on the duties, the contract of the deceased is terminated or terminated. One of the ways to terminate the power of attorney contract is for the client to dismiss the lawyer from performing the power of attorney case. Individuals in their social relationships can act to achieve some of their goals through advocacy. Article 679 of the Civil Code states: The client can dismiss a lawyer at any time, unless the power of attorney or non-dismissal is stipulated in the necessary contract. Since the power of attorney contract is one of the permissible contracts and can be terminated at any time and without a valid reason, it has caused the parties to not agree with the contract. Irrevocable, some people have turned to power of attorney without resignation or power of attorney without resignation. Power of attorney is power of attorney that the client does not have the right to dismiss. Then, the validity of non-dismissal power of attorney, methods of creating non-dismissal power of attorney and its effects have been examined. Information is filing.

عدم استعفا وکیل از وکالت ضمن عقد لازم

اسد مهدوی راد^{۱*}، احمد خسروی^۲^۲ کارشناسی ارشد. گروه حقوق، حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات ایلام، ایران^۳ کارشناسی ارشد. گروه حقوق، حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات ایلام، ایران

Use your device to scan and read the article online



ارجاع اسد مهدوی راد، احمد خسروی، عدم استعفا وکیل از وکالت ضمن عقد لازم، نشریه حقوق و مطالعات سیاسی،

دوره ۲، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱: ۱۲۱-۱۰۹.

doi <https://doi.org/10.22034/ilps.2022.2.2>

چکیده



اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۶ تیر ۱۴۰۱

تاریخ آنلاین شدن: ۱۹ تیر ۱۴۰۱

کد مقاله: JLPS-2206-1037

کلیدواژگان:

وکالت بلاعزل، شرط ضمن عقد، عقد لازم، عقد جایز

عقد وکالت از عقود جایزه بوده و بنا به عوارضی، عقد مرقوم فسخ و یا منفسخ می‌شود. یکی از طرق فسخ عقد وکالت این است که موکل، وکیل را از انجام مورد وکالت عزل نماید. اشخاص در روابط اجتماعی خویش می‌توانند برای نیل به بعضی از اهداف خود از طریق وکالت اقدام نمایند. در ماده ۶۷۹ قانون مدنی آمده است: موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر این‌که وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد. از آنجایی که عقد وکالت از عقود جایز و اذنی است و در هر زمان و بدون علتی موجه، قابل فسخ است، موجب گردیده نظر طرف‌های قرارداد را تأمین نکند در نتیجه برای رفع این تزلزل در عقد وکالت و به منظور ایجاد رابطه‌ای پایدار و غیرقابل فسخ، برخی از افراد به وکالت بلاعزل و یا وکالت بدون استعفا روی آورده‌اند وکالت بلاعزل، وکالتی است که موکل حق عزل ندارد و متقابلاً وکالت بدون استعفا، وکالتی است که وکیل فاقد حق استعفا است در این پژوهش ابتدا شرط و انواع وکالت تعریف شد و سپس اعتبار وکالت بلاعزل، طرق ایجاد وکالت بلاعزل و آثار آن مورد بررسی قرار گرفته است در این تحقیق، روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است که به معرفی دقیق و بیان ابعاد مختلف مسئله اصلی پژوهش می‌پردازد روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و ابزار گردآوری اطلاعات، فیش‌برداری می‌باشد.

مقدمه

منفسخ می‌شود (ماده ۹۵۴ و ۶۸۲ ق.م.). علاوه بر این: هرگاه متعلق وکالت از بین برود یا موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد یا به‌طور کلی عملی که منافی با وکالت وکیل باشد بجا آورد مثل اینکه مالی را که برای فروش آن وکالت اختیار را تعریف آورده‌اند؛ در مقابل گروهی نیز وکالت را اعطای سلطه به دیگری دانسته‌اند نه اعطای نیابت و اذن در تصرف، همچنین ماده ۱۹۸۴ قانون مدنی فرانسه وکالت را به اعطای سلطه و اختیار تعریف کرده است؛ در چند دهه اخیر بسیاری از معاملات در قالب وکالت بلاعزل و با استفاده از حق توکیل به غیر صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد که علت

وکالت عقدی است که به‌موجب آن یکی از طرفین (موکل) طرف دیگر (وکیل) را برای انجام امری نایب خود می‌نماید (ماده ۶۵۶ ق.م.). این قرارداد، قراردادی جایز است و هر یک از موکل و وکیل هر زمان که بخواهد می‌تواند آن را برهم زند (مستفاد از ماده ۶۷۸ ق.م.). چه وکالت عقدی مبتنی بر اعطای نیابت و تفویض اذن است؛ بنابراین هم اذن دهنده (موکل) می‌تواند از اذن رجوع تفویض نماید و هم نایب (وکیل و مأذون) حق استعفا دارد و این عقد مانند سایر قراردادهای جایز، به موت و جنون و سفه در مواردی که رشد معتبر است

اصلی روی آوردن مردم به این گونه وکالت‌ها ایجاد یک رابطه حقوقی محکم و رفع تزلزل ناشی از جایز بودن عقد وکالت است. به علاوه در بعضی موارد، مصالح طرفین اقتضا می‌کند که از تزلزل و محدودیت این عقد کاسته شود. با وجود این اگرچه توسل به این روش‌ها با استفاده بجا و مناسب و با پیروی از قانون مدنی گاهی موجب تسهیل امور برای افراد می‌گردد، متأسفانه در بسیاری از موارد سوءاستفاده‌هایی نیز از آن توسط افراد سودجو و فرصت طلب شده است و افراد این گروه در توجیه اعمال خود به فرائخو نفع و منفعت خویش گاه عمل خود را وکالت صرف و گاه وکالت در مقام بیع و انتقال و گاه ترکیبی از این دو دانسته و به دفاع از خویش می‌پردازند. در این میان، افرادی هم هستند که اساساً از محتوای سند و مفهوم عبارات به کار برده شده در وکالت بلاعزل تنظیمی درک و استنباط صحیحی ندارند و به همین جهت این افراد در معرض ضرر و زبانی هستند که قبلاً آن را پیش‌بینی نکرده بودند. لذا آثار حاکم بر این گونه وکالت‌ها باتوجه به روش‌های گوناگون ایجاد آن متفاوت بوده و به تبع آن تشخیص ماهیت آن‌ها نیز حائز اهمیت است. چراکه به عنوان مثال اگر عمل حقوقی مورد نظر را بیع تلقی کنیم فوت، جنون و سفه هر کدام از طرفین تأثیری در انحلال عقد نخواهد گذاشت و به دنبال آن موکل حق انجام موضوع وکالت را از دست می‌دهد هر چند به این موضوع نیز تصریح نشده باشد اما اگر برعکس این قضیه وکالت بلاعزل را یک وکالت صرف معمولی بدانیم در این صورت تمام آثار و احکام وکالت در مورد آن جاری و اعمال خواهد شد و به تبع آن وکالت مورد نظر به فوت و جنون هر یک از طرفین منحل می‌شود و موکل نیز می‌تواند موضوع وکالت را خود انجام داده و یا حتی ضم وکیل، امین و یا ناظر نماید و با این عمل خود اختیارات وکیل را محدود کند. وجود همین آثار متفاوت مرتب بر این گونه وکالت‌ها است که منشأ دعاوی و اختلافات متعدد در این باب بوده و قسمت قابل توجهی از پرونده‌های محاکم دادگستری را به خود اختصاص داده است.

۱- وکالت بلاعزل

ماده ۶۷۹ قانون مدنی دادن وکالت بلاعزل را مجاز اعلام کرده و حتی صورت‌های آن را نیز معین نموده است؛ بنابراین باتوجه به این ماده می‌توان گفت وکالت بلاعزل وکالتی است که در آن، وکالت وکیل ضمن عقد لازمی داده شده و یا اینکه عدم عزل و استعفا ضمن عقد لازمی شرط شده است. به عبارت دیگر وکالتی است که بر اساس آن وکیل و موکلی که قصد دارند بعد از انعقاد عقد وکالت، اختیار خود را در خصوص عزل و استعفا ساقط کنند، می‌توانند از این طریق اقدام کنند. این گونه وکالت‌ها نیز به فوت و جنون هر یک از طرفین منفسخ می‌گردد. ماده ۶۷۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر اینکه وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد» بر اساس ظاهر این ماده، وکالت بلاعزل وکالتی است که در آن موکل حق عزل ندارد. در میان مردم هم این گونه رایج و متداول است که وکالت بلاعزل، محدود به اسقاط و از بین رفتن حق عزل موکل است. در صورتی که به این ظاهر نباید اعتماد کرد بلکه باید دانست که ماده یاد شده اختصاص به عزل وکیل توسط موکل ندارد و درباره وکیل نیز قابلیت اجرایی دارد و نباید این گونه تصور کرد که حق استعفای وکیل را نمی‌توان ساقط یا محدود کرد. وکالت بلاعزل در عرف کنونی به امری رایج و متداول مبدل گشته است و همواره دفاتر اسناد رسمی نسبت به تنظیم و ثبت چنین وکالت‌نامه‌هایی مبادرت می‌ورزند. مثال بارز وکالت بلاعزل را می‌توان در فرضی دانست که در آن شخصی به دیگری بدهکار است و وجه نقد در اختیار ندارد و در اثر پافشاری بستانکار به وی وکالت می‌دهد که ملک او را بفروشد و طلب خودش را برداشت کند. در این وکالت درج می‌شود که وکالت بستانکار از بدهکار که مالک آپارتمان است همراه با شرط عدم عزل باشد.

۲- اثر سلب حق عزل بر اختیارات موکل

در این بخش، حق انجام موضوع وکالت توسط موکل در زمینه وکالت بلاعزل را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ یعنی به این موضوع می‌پردازیم که آیا موکل می‌تواند اعمالی انجام دهد که این اعمال او منجر به سلب اختیار و یا محدودیت وکیل در زمینه وکالت گردد یا خیر.

- انجام موضوع وکالت

در وکالت‌های معمولی که به‌طور طبیعی در آن‌ها حق عزل وجود دارد در خصوص اینکه موکل می‌تواند موضوع وکالت را خود انجام دهد اختلافی وجود ندارد و موکل می‌تواند هرگونه تحدیدی در موضوع وکالت و یا اختیارات اعطایی ایجاد کند و حتی می‌تواند وکیل را از ادامه کار بازداشته و از سمت وکالت عزل کند. به‌عنوان مثال اگر به کسی وکالت در اجاره مغازه‌اش را داده است، خود می‌تواند آن را اجاره داده و یا اینکه وکیل را عزل کند. ماده ۶۸۳ قانون مدنی این اختیار را به موکل داده که هرگاه بخواهد، خود بتواند موضوع وکالت را انجام دهد و یا عملی که منافی با امر وکالت وکیل باشد بجا آورد. این ماده مقرر می‌دارد: «هرگاه ... موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد یا به‌طور کلی عملی که منافی با وکالت وکیل باشد بجا آورده مثل اینکه مالی را که برای فروش آن وکالت داده بود خود بفروشد وکالت منسوخ می‌شود» پس طبق این ماده، عقد وکالت پس از انجام موضوع آن توسط موکل منسوخ می‌شود.

اکثر حقوق‌دانان (Emami, 2001: 243; Amiri Ghaem Maghami, 1972: 62; Qasemzadeh and Rahpik, 2003: 123; Katozian, 2009: 98) و فقهای امامیه نیز با این امر موافق هستند. در فرضی که موکل، مشروط علیه وکالت بلاعزل است این سؤال متصور است که آیا علاوه بر سلب حق عزل، حق انجام مورد وکالت نیز از وی ساقط می‌گردد یا خیر؟ در صورتی که موکل ضمن عقد لازم حق انجام مورد وکالت را از خود ساقط کند در این حالت تردیدی در اسقاط این حق وجود نخواهد داشت. شک، بیشتر در مواردی پیش می‌آید که در زمینه اسقاط این حق سکوت شده باشد.

- ضم وکیل یا امین و یا ناظر به وکیل

امروزه در برخی از موارد، موکل پس از تنظیم و اعطای وکالت به دفتر اسناد رسمی تنظیم‌کننده سند مراجعه و تقاضای ضم وکیل می‌نماید. دفترخانه نیز ممکن است با تنظیم سند ضم وکیل، وکیلی دیگر را به وکیل اول ضمیمه نموده و اختاریه‌ای هم برای وکیل اول ارسال دارد. سؤال این است که آیا موکل پس از اعطای وکالت بلاعزل می‌تواند وکیل دیگری را ضم وکیل اول کند و یا نظری را برای او تعیین کند و سؤال دیگر اینکه آیا اساساً ضم امین در این‌گونه وکالت‌ها توسط موکل مجاز می‌باشد؟ به‌عنوان مثال در وکالتی که به‌صورت بلاعزل است موکل، وکیل دیگری را انتخاب و به وکیل موردنظر منضم نماید و مقرر کند که هرگونه اقدامی در خصوص موضوع وکالت باید با توافق مشترک هر دو وکیل باشد و یا اینکه مثلاً اقدامات وکیل باید با نظارت منتخب موکل صورت گیرد. به نظر می‌رسد در وکالت‌هایی که به‌صورت شرط نتیجه ضمن عقد لازم منعقد می‌گردد و این حقوق نیز با توافق طرفین و بر طبق ماده ۱۰ قانون مدنی اسقاط شده است تا زمانی که عقد اصلی به اعتبار خود باقی است احدی از طرفین به‌تنهایی حق تغییر مفاد موردتوافق را نداشته باشند؛ یعنی هیچ‌یک از طرفین بدون توافق طرف دیگر حق کم و یا زیاد کردن تعهدات توافق شده را نخواهد داشت؛ زیرا وکالت اعطایی که به‌صورت شرط ضمن عقد آمده، جزئی از اجزاء عقد محسوب می‌گردد و در نتیجه تا زمانی که عقد اصلی به اعتبار خود باقی است تغییر شرایط از طرف هر یک از طرفین بدون رضایت دیگری موردقبول نیست. گماشتن ناظر بر وکیل بلاعزل و یا انتخاب وکیل دیگر و یا ضم او به وکیل موردنظر نیز به‌نوعی ایجاد تغییر در مفاد مربوط به تعهدات محسوب می‌گردد؛ بنابراین اعمال مذکور دارای اثر حقوقی نبوده و اختیارات وکیل را مقید نمی‌سازد. به‌عبارت‌دیگر وکیل ملزم به انجام امور مربوط به وکالت به همراه وکیل دیگر و یا با تصویب ناظر نیست بلکه بدون نیاز به این قیدوبندها و به‌طور مستقل می‌تواند به انجام دادن موضوع

می‌شود و خریدار مزبور هم که مال موضوع معامله را به دیگری انتقال می‌دهد و قصد دارد اختیاری را که به موجب وکالت‌نامه از مالک اولیه دارد به خریدار جدید انتقال دهد از تفویض وکالت بهره می‌برد.

– انتقال مال

در بعضی موارد ممکن است متعاقدین به‌جای عقد بیع، اقدام به انعقاد عقد وکالت نمایند. در بسیاری از موارد در قراردادهای فروش املاک، خودرو، حق اشتراک تلفن و یا سهام شرکت‌ها به دلیل اینکه ممکن است مقدمات و شرایط تنظیم سند قطعی انتقال یا واگذاری حقوق، فراهم نباشد لذا این‌گونه قراردادها در پوشش عقد وکالت با شرط عزل نکردن وکیل منعقد می‌گردند. در حقیقت، نیاز واقعی در روابط اقتصادی و معاملاتی موجب شد که به‌جای استفاده از عقد بیع و یا سایر عقود تملیکی به این‌گونه وکالت‌ها روی آورده شود و در مواردی که امکان تنظیم عقد بیع یا عقود مشابه در معاملات و مبادلات اقتصادی به دلایلی میسر و ممکن نبود به‌ناچار به این عمل حقوقی متوسل شوند و برای این منظور طرفین عقد برای بیع عادی خود بدون رعایت تشریفات بیع قطعی و رسمی از قالب وکالت بلاعزل به‌عنوان سند استفاده می‌کنند. پس به‌طور معمول، طرفین در صورتی از این روش استفاده می‌کنند که یا امکان انعقاد بیع نیست و یا جهت صرفه‌جویی در هزینه‌های ناشی از عقد بیع و یا گریز از تشریفات و قوانین روی به عقد وکالت می‌آورند. در این‌گونه وکالت‌ها معمولاً شروطی بدین مضمون قید می‌گردد: «موکل ضمن عقد خارج لازم، حق عزل وکیل را اسقاط می‌نماید، موکل انجام هرگونه عمل مغایر را ضمن عقد خارج لازم از خود سلب می‌نماید، موکل ضمن عقد خارج لازم، حق ضم امین و وکیل را اسقاط می‌نماید، وکیل اختیار توکیل به غیر و عزل وکلای انتصابی را دارد و همچنین اختیار انعقاد هرگونه معامله از جمله صلح بلاعوض و نیز انتقال مورد معامله به خود را دارد». در این‌گونه قراردادها فروشنده ثمن را از خریدار دریافت می‌کند و با تسلیم اسناد و مدارک به او وکالتی با

وکالت بپردازد. در وکالت‌هایی که به‌طور مستقل اعطا می‌گردد و فقط عدم عزل ضمن عقد دیگری درج‌شده و به‌تبع آن حق عزل وکیل از موکل سلب می‌گردد به نظر می‌رسد که موکل اختیار انتخاب وکیل دیگر و ضم او به وکیل بلاعزل و یا انتخاب ناظر بر او را داشته باشد. لذا وکیل بلاعزل در مواجهه با این‌گونه موارد باید به تصمیمات موکل احترام گذاشته و در اجرای امور مربوط به وکالت، این تصمیمات را لحاظ نماید.

در این زمینه، اداره حقوقی قوه قضاییه نظریه ارشادی خود را با شماره ۷/۶۳۱۰ مورخ ۱۳۷۶/۱۰/۱۲ چنین بیان می‌دارد: «اگر مالکی برای فروش ملک خود به کسی وکالت بلاعزل داده و بعداً وکیل دیگری را هم برای همان کار تعیین و وی را به وکیل اول ضمیمه نموده که مورد وکالت را مجتمعاً انجام دهند متعاقب آن شخص دیگر را هم تعیین نماید که وکیل مذکور در انجام مورد وکالت بایستی نظر شخص سوم را هم اخذ و موافقت او را هم‌کسب نماید و آنگاه اقدام به وکالت شود، انجام این امر و قید آن در سند رسمی مخالفتی با قوانین موجود ندارد و عملی است در حدود قانون و دارای اعتبار قانونی است. آثار قانونی به وکالت‌نامه پیرو و ضم یا تعیین شخص سوم به‌عنوان امین مترتب خواهد بود و اگر وکیل نخستین، مستقلاً ملک مورد وکالت را به بیع قطعی به ثالثی رسماً انتقال دهد و از ضم وکیل دوم و تعیین شخص سوم (دیگری) که بایستی اعمال او را تصویب و تأیید نماید، اطلاع نداشته باشد بیع انجام‌شده توسط وکیل نخستین با توجه به ماده ۶۸۰ قانون مدنی صحیح و قانونی است. ولی اگر باوجود اطلاع از آنچه گذشت اقدام به فروش به‌تنهایی و به استقلال نموده باشد بیع انجام‌شده غیر نافذ بوده و در صورتی که مالک تنفیذ نماید، صحیح و الا باطل خواهد بود»، (Novin, 1999: 67).

۳- اثر شرط عدم عزل نسبت به وکیل

امروزه در برخی از موارد، وکالت‌هایی با قصد و هدف انتقال منعقد می‌گردند که برای تسهیل در بعضی امور از جمله انجام معاملات بعدی با اعطای حق توکیل همراه هستند؛ زیرا در حالتی که وکالت در جهت انجام معامله به خریدار داده

اختیارات وسیع چون حق توکیل غیر و همچنین انتقال مورد وکالت به خود یا هر شخص دیگری را می‌دهد. از طرفی وکیل هم به‌توسط این وکالت با فراهم نمودن اسناد مربوط، مورد معامله را به خود یا هر شخصی که می‌خواهد در دفتر اسناد رسمی انتقال می‌دهد. پس به‌طورکلی در مورد این قرارداد می‌توان گفت که قراردادی است که در آن یکی از طرفین، برای انتقال مال خود به دیگری وی را نایب خود قرار می‌دهد و برای این منظور در ضمن عقد شروطی را درج می‌کند که طبق آن کلیه حقوق و اختیارات موکل به وکیل تفویض می‌گردد. اثر اصلی چنین وکالت‌هایی که در مقام انتقال منعقد می‌گردند برخلاف وکالت‌های معمولی که اثر اصلی در آن‌ها ایجاد اذن برای وکیل است، ایجاد تعهد به انتقال برای موکل و نیز ایجاد حق برای وکیل است و در حقیقت موکل فروشنده و در مقام بایع بوده و وکیل هم خریدار واقعی است که وکالت به نفع او منعقد شده است. (Allameh, 2008: 32).

انتقال وکالت

اختیار وکیل برای انتخاب وکیل دیگر به‌حق توکیل غیر، مشهور است و در این رابطه به وکیل دوم، وکیل باواسطه گویند. وکیل باید اختیار توکیل به غیر را داشته باشد تا بتواند دیگری را برای انجام مورد وکالت، وکیل گرداند. چراکه وکالت، عقدی اذنی است و وکیل صاحب حق مستقلی نیست تا بتواند آن را انتقال دهد. (Safaei, 2003: 29).

سؤال اصلی در این خصوص این است که اگر موکل حق عزل خود را نسبت به وکیلش ساقط کند و وکالت بلاعزل باشد و ضمناً به وکیل مزبور حق توکیل اعطا نماید و وکیل مزبور نیز با استفاده از این حق توکیل، وکیل دیگری انتخاب کند آیا وکالت دوم نیز بلاعزل خواهد بود یا اینکه موکل می‌تواند وکیل باواسطه را عزل نماید؟ و اینکه آیا وکیل اول در انتخاب وکیل دوم می‌تواند حق عزل موکل را ساقط کند بدون اینکه از جانب موکل چنین اختیاری به او داده شده باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت باتوجه‌به اینکه وکالت یک نوع نمایندگی قراردادی است و نماینده نیز تمام اختیار خود را در این

۴- اثر عدم استعفا وکیل پس از فوت

ماده ۷۷۷ قانون مدنی این تردید را پیش می‌آورد که گویی اگر طرفین با توافق خود شرط نمایند که عقد وکالت با فوت هرکدام از آنان منحل نشود چنین شرطی صحیح و نافذ است. وکالتی که بر طبق این ماده، راهن در ضمن عقد رهن به مرتهن می‌دهد تا شخص اخیر بتواند به هنگام وصول نشدن طلب خود با فروش عین مرهونه حق خویش را استیفا کند در صحت آن اتفاق نظر وجود دارد. (Katozian, 2004: 33).

- نظریه مؤثر بودن وکالت بلاعزل

به اعتقاد برخی از حقوق‌دانان، موضوع وکالت بلاعزل، متعلق حق وکیل قرار گرفته و فوت موکل نبایستی این حق را از دست وکیل خارج نماید زیرا ماهیت این وکالت، دیگر وکالت عادی نبوده و متعلق حق وکیل بر موضوع وکالت است و باتوجه به اینکه گاه منافع موکل نیازمند آن است که با فوت او وکالت وکیل ادامه یابد باید گفت بند ۳ ماده ۶۷۸ و ماده ۹۵۴ قانون مدنی که فوت موکل را موجب انفساخ وکالت می‌دانند در مقام بیان یک قاعده آمره نیستند و شرط صریح یا ضمنی خلاف آن را می‌توان پذیرفت. به‌ویژه در وکالت در دعوی برای حفظ حقوق بازماندگان با فوت موکل، وکیل مکلف است که دعوی را دنبال کند و دادگاه نیز باید این وکالت را معتبر بداند تا هنگامی که ورثه، وکیل را عزل کنند. (Katozian, 2009: 45).

اعتقاد برخی از فقها این است که شخص می‌تواند وکالت را به‌گونه‌ای منعقد سازد که پس از مرگ نیز ادامه یابد. برخی نیز پایان یافتن وکالت با مرگ موکل را جزء نظم عمومی ندانسته و شرط خلاف آن را پذیرفته‌اند. اعتقاد صاحب عروه الوثقی این است که وکالت بلاعزل با موت موکل باطل نمی‌شود. ایشان پس از نقل دلیل نظر مشهور، آن را با دلیل خود این‌گونه رد می‌کند: «دلیل مشهور آن است که ملاک جواز تصرف وکیل، اذن داده‌شده از سوی موکل است که با موت موکل از بین می‌رود. در پاسخ به این دلیل و رد آن باید گفت که حدوث اذن برای بقای وکالت کافی است و لذا اگر موکل وکالتی بدهد و به‌طور کامل آن را فراموش کند به‌گونه‌ای که اثری از آن در خزانه ذهنش باقی نماند، تصرفات وکیل نافذ و معتبر است. همچنین موکل می‌تواند به دیگری بگوید که تو در زمان حیات و بعد از مرگ من وکیل من هستی و نهایت این است که نسبت به پس از مرگ، وکالت به‌عنوان وصیت خواهد بود». (Sangalji, 2009: 183).

در این مورد، فقها پذیرفته‌اند که طرفین عقد رهن می‌توانند شرط کنند که وکالت مزبور پس از فوت مرتهن با ورثه او باشد، ماده مزبور هم به پشتوانه این باور فقها است. حتی حنفی‌ها هم در مورد بیع عین مرهونه، موت را موجب بطلان وکالت نمی‌دانند، علت لازم شدن وکالت در این مورد را نیز تعلق حق دیگری به آن دانسته‌اند، (Hali, 1999: 657).

در اینجا بحثی که مطرح می‌گردد این است که باتوجه به این ماده قانونی اثر تراضی و توافق طرفین بر ابقای وکالت پس از فوت یکی از آن‌ها چیست و آیا اساساً چنین توافقی صحیح است یا خیر؟ درگذشته یعنی زمانی که قانون مدنی تصویب شد تا چندین دهه، فوت را از موجبات انفساخ وکالت می‌دانستند و فرمول دیگری را ضمیمه اسناد وکالت می‌کردند که از عنوان وصیت استفاده می‌شد و می‌نوشتند: وکیل، وکیل در حیات است و وصی در ممات. اگر موکل فوت کرد ملک موضوع وکالت را فروخته و ثمن حاصله از فروش را از بابت طلبی که از موکل دارد برداشت نماید. این فرمول موجب می‌شد تا دست ورثه، بسته باشد چراکه طلب و دین، مقدم بر ارث است و در اینجا حتی مشمول ثلث نیز نمی‌شود؛ اما این فرمول تقریباً از بین رفته و در مورد اسناد وکالت بلاعزل کاربردی ندارد. (Novin, 2008: 33).

برخی از حقوق‌دانان اعتقاد دارند ابقای وکالت پس از فوت با توافق طرفین جز از راه انعقاد عقد صلح، عملی نیست و اگر افراد توافق خود را به‌صورت وکالت تنظیم می‌کنند به علت نبودن ارشاد صحیح است و درواقع صلح را به‌صورت وکالت درآورده‌اند. همچنین وکالت‌های متضمن معاوضه نیز نوعی صلح و لازم بوده و قراردادی که متضمن وکالت باشد و طی آن برای وکیل مزبور حقی را ایجاد کند با فوت، جنون و سفه هر یک از طرفین منحل نخواهد شد. موضوع اخیر از دیرباز همواره مورد اختلاف فقها و حقوق‌دانان بوده است و نظراتی که از طرف آنان ارائه‌شده گاه در نقطه مقابل هم قرار دارند.

شخصیت حقوقی وی نمایندگی و نیابت هم از بین می‌رود. به‌علاوه در وکالت، ادامه اذن، شرط لازم است و با فوت موکل اذن او مرتفع می‌شود و اموال او هم به ورثه‌اش منتقل می‌گردند، لذا تصرفات وکیل در اموال موکل پس از فوت وی تصرف در مال غیر، تلقی شده و مصداق معاملات فضولی است. ایشان در این مورد نوشته‌اند: «اثر شرط وکالت و همچنین شرط عدم عزل ضمن عقد لازم آن است که وکالت و یا عدم عزل نسبت به مشروط علیه لازم الوفا می‌گردد و او به اعتبار وجوب وفای به شرط نمی‌تواند وکالت را فسخ نماید و الا در احکام دیگر عقد جایز، مانند انحلال آن به فوت یا جنون احد طرفین تأثیری نخواهد داشت، زیرا وکالت ضمن عقد لازم و یا سلب حق عزل از موکل، طبیعت عقد جایز را به لازم مبدل نمی‌نماید بنابراین طبق ماده ۹۵۴ قانون مدنی به فوت یا به جنون احد طرفین عقد وکالت مزبور منفسخ می‌شود».

(Jafari Langroudi, 2011: 145).

بعضی از فقها فوت وکیل و موکل را موجب انحلال وکالت و مانع انتقال به ورثه دانسته و بدین ترتیب، توارث ورثه از وکالت اعطایی را اساساً منتفی اعلام نموده‌اند. صاحب جواهر در مورد وکالت در ضمن عقد رهن و وکالت بلاعزل معتقد است که وکالت مرتهن در فروش عین رهینه که در ضمن عقد درج می‌گردد یک نوع وکالت تبعی محسوب می‌شود که در آن، اصل، داشتن اختیار در فروش از طرف بائع است و این معنی غیر نفس وکالت است، لذا این اختیار با موت مرتهن به ورثه او منتقل می‌گردد. از طرفی دیگر وجود و حیات وکیل و موکل به‌مثابه موضوع برای عقد وکالت است و با ممات وکیل عقد وکالت از باب سالبه به انتفاع موضوع باطل می‌گردد که این بطلان در این حالت به جهت جایز بودن عقد وکالت بلاعزل نیست بلکه به دلیل انتفاع موضوع است. هرچند قاعده کلی این است که وکالت با فوت موکل پایان می‌یابد ولو در وکالت‌هایی که جایگزین بیع یا انتقال هستند باتوجه به اینکه قصد واقعی طرفین انتقال است و موکل ضامن این وکالت‌ها تعهد به انتقال مورد معامله می‌کند و به تبع آن وکیل دارای حق

پاسخ ارائه‌شده از طرف ایشان موجه به نظر نمی‌رسد، چراکه بر مبنای تحلیل و پاسخ وی وکالت صرفاً در مرحله حدوث نیاز به اراده‌های طرفین دارد و برای بقاء، دیگر نیازی به آن نیست و این موضوع با مفهوم عقد جایز منافات دارد زیرا عقد جایز از حیث حدوث و بقا نیاز به اراده‌های متعاقدین دارد. وکالت نیز که عقدی جایز است از این قاعده، مستثنا نیست. به‌علاوه اگر توکیل از یادرفته باشد، به‌صرف فراموشی نمی‌توان آن را معدوم فرض کرد، زیرا رجوع از اذن مستلزم انشاء اراده است، (Sangalji, 2009: 183).

برخی از حقوق‌دانان نیز با پیروی از ماده ۷۷۷ قانون مدنی بیان می‌دارند که ماده ۷۷۷ مظهري از حاکمیت اراده برای باقی نگاه‌داشتن سلطه ناشی از وکالت پس از فوت وکیل است. پس شرط بقای وکالت پس از فوت را نباید وکالت به معنی اصطلاحی کلمه محسوب نمود؛ زیرا سلطه‌ای را که نتوان از نایب گرفت و همانند حق از او به ورثه منتقل گردد، دیگر نمی‌توان نیابت مبتنی بر اذن دانست بلکه آنچه را قابل باقی ماندن پس از فوت و انتقال به ورثه است، باید حق نامیده و آن را نوعی ایجاد حق تلقی کرد و در صورتی که فوت موکل نتواند نیابت وکیل را از بین ببرد این توافق را باید در حدود وصایت، نافذ دانست و نه وکالت. دکتر جعفری لنگرودی ضمن رد این دیدگاه بیان می‌دارد که وصیت قدر متیقنی دارد و آن تصرف استیفایی است برای بعد از موت، به‌طوری‌که شروع در تصرف پس از زمان موت باشد و این قدر متیقن است. (Bahrami, 2011: 142).

– نظریه عدم تأثیر وکالت بلاعزل

برخی دیگر از حقوق‌دانان با استناد به مواد ۶۷۸ و ۹۵۴ قانون مدنی توافق بر بقای وکالت پس از فوت را اساساً نافذ نمی‌دانند و معتقدند که از نظر اصول حقوقی، علت انفساخ عقد وکالت در صورت فوت وکیل یا موکل از آن جهت است که وکالت مبتنی بر اعطای نمایندگی و استنابت در تصرف است. به همین جهت وکیل فقط با اذن موکل می‌تواند در اموال وی تصرف کند و با فوت یا جنون او به جهت زایل شدن

قانونی در توجیه نظر خود روبرو هستند ولی اینان در مواردی حتی مبنی بر نسخ یا حذف ماده ۶۷۹، استدلال می‌نمایند تا این مانع قانونی را از پیش روی خود بردارند. عده‌ای اعتقاد به نسخ ماده ۶۷۹ دارند؛ ایشان بیان می‌دارند ماده ۶۷۹ قانون مدنی با ماده ۹۵۹ قانون مدنی تعارض دارند. ماده ۹۵۹ مقرر می‌دارد: «هیچ‌کس نمی‌تواند به‌طورکلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب نماید» و در ادامه برای دفع تعارض مذکور معتقدند که در حقوق جدید تبدیل عقد جایز به لازم مغایر با آزادی اراده یک‌طرف یا طرفین است. سپس ادامه می‌دهند که قانون مدنی ما با اقتباس ماده ۹۵۹ از ماده ۲۷ قانون مدنی سوئیس در راستای حقوق جدید و حفظ آزادی تصمیم گام برداشت ولی با ورود نظر فقهی مشهور در باب وکالت به قانون مدنی (با تصویب ماده ۶۷۹)، قانون حرکتی مخالف می‌نماید. سرانجام ایشان چنین نتیجه می‌گیرند که ماده ۹۵۹ در جلد دوم قانون مدنی و ماده ۶۷۹ در جلد اول. اولی قاعده عام و دومی قاعده خاص است. (Amiri Ghaem Maghami, 2006: 157).

با توجه دلالت اوضاع و احوال در نسخ و از طرفی به علت اینکه ماده ۹۵۹ از اصول اولیه قانون مدنی جدید است، ماده ۹۵۹ ناسخ قسمت اخیر ماده ۶۷۹ است. همان‌گونه که بیان داشتیم، این استدلال بیشتر برای رفع یک مانع قانونی مطرح شده و به‌نوعی مصادره به مطلوب است. واقعیت این است که ماده ۶۷۹ هیچ‌گونه تعارضی با ماده ۹۵۹ ندارد و این دو ناظر بر دو امر متفاوت‌اند و فقط به تعبیر یکی از حقوقدانان اگر وکالت برای تمام امور در هر زمان باشد می‌توان یکی از مصادیق ماده ۹۵۹ محسوب شود. در بررسی نظر مذکور مبنی بر نسخ ماده ۶۷۹ یکی از اساتید تحلیلی را بیان نموده‌اند که ما نیز به نقل قول ایشان بسنده می‌کنیم. ایشان معتقدند: «اولاً عام جدید نمی‌تواند بدون قرینه ناسخ خاص قدیم باشد. ثانیاً ماده ۹۵۹ ناظر به سلب حق به‌طورکلی است. اگر وکالت در تمام امور و بدون قید زمانی باشد مسلماً از مصادیق ماده ۹۵۹ است ولی مطلق وکالت نمی‌تواند مصادیق

می‌شود لذا به اعتبار حقی که برای وی ایجاد شده است می‌توان گفت حق و تکلیف از بین نمی‌رود بلکه انتقال می‌یابد، چراکه این نوع وکالت‌ها در ارتباط با یک قرارداد دوجانبه یا تضمین انجام تعهدات موکول بوده و وی حق برکنار کردن وکیل را از خود ساقط نموده است؛ بنابراین با فوت، جنون و سفه هر یک از طرفین نمی‌توان به‌سادگی حکم به پایان آن داد. (Sanhori, 1992: 166).

۵- مخالفان شرط عدم عزل ضمن وکالت

گروهی جواز را اقتضای ذات عقد وکالت می‌دانند و مسلماً اینان ماده ۶۷۹ قانون مدنی را استثنا می‌دانند و آن را نه به عقود دیگر تعمیم می‌دهند و نه به شرط عدم عزل ضمن وکالت.

(Amiri Ghaem Maghami, 2006: 270; Safaei, 2003:)

(184).

گروهی دیگر جواز را اقتضای ذات عقد نمی‌دانند ولی شرط عدم عزل در وکالت را فقط زمانی معتبر می‌دانند که ضمن عقد لازمی باشد. مشهور فقها. چنین نظری دارند و قانون مدنی نیز این امر را پذیرفته است.

- جواز، اقتضای ذات وکالت

اساس استدلال این گروه (Amiri Ghaem Maghami, 2006: 270; Safaei, 2003: 184)؛ چنین است که چون جواز اقتضای ذات عقد است، شرط عدم عزل خلاف مقتضای ذات عقد است، لذا معتبر نیست. نهایتاً آنچه می‌تواند از شرط حاصل شود فقط تعهد عدم استفاده از حق عزل است که این نیز از مصادیق شرط فعل است که امکان تخلف از آن است و در این صورت مشروطه له حق نسخ دارد. این گروه چون وکالت را ماهیتاً اذن می‌دانند بیان می‌دارند حتی اگر وکالت یا عدم عزل ضمن عقد لازم شرط شود تغییر ماهیت نمی‌دهد و فقط همان‌گونه که گفتیم تخلف از این تعهد از حق فسخ را ایجاد می‌کند. در حقوق ایران با توجه به تصریح ماده ۶۷۹ قانون مدنی با وجود اینکه راجع به پذیرش و صحت شرط عدم عزل ضمن عقد لازم کسانی که این شرط را فاقد اعتبار می‌دانند برجهت اینکه آن را خلاف مقتضای عقد می‌شناسند با مانع

ذکر آن‌ها می‌پردازیم: اول: اگر عقد جایز، غیرقابل فسخ باشد چگونه می‌توانیم آن را همچنان عقد جایز بدانیم درحالی‌که از تعریف مذکور در ماده ۱۸۶ قانون مدنی خارج است. باتوجه‌به ماده ۱۸۶ ق.م.ا.ق.م اگر عقد جایز غیرقابل فسخ باشد اساساً نمی‌تواند مصداق تعریف بوده و تشبیه عبارت «عقد جایز غیرقابل فسخ» با عبارت «عقد لازم قابل فسخ» چون عقد لازم را می‌توان مقید به شرط فسخ نمود پس می‌توان عقد جایز را نیز مقید به شرط عدم فسخ نمود صحیح نیست زیرا ماده ۱۸۵ در تعریف عقد لازم مقرر می‌دارد: «عقد لازم قابل فسخ» از لحاظ حقوقی هم قابل تصور است و هم داخل تعریف، ولی چنین قیدی در ماده ۱۸۶ وجود ندارد. ممکن است در پاسخ گفته شود؛ منظور از عقد جایز عقدی است که هر یک از طرفین بتوانند هر وقت بخواهند آن را فسخ نمایند و با فوت یا جنون یا سفه هر یک از طرفین منفسخ گردد و لذا در صورت شرط عدم عزل در وکالت عقد همچنان جایز است چراکه با فوت، جنون یا سفه هر یک از طرفین منفسخ می‌گردد. (Azarpour and Hojjati Ashrafi, 2006: 315).

به این نظر نیز می‌توان ایراداتی را وارد نمود، ازجمله اینکه ماده ۱۸۶ در مقام تعریف عقد جایز بوده و آن را به صراحت تعریف کرده، پس در هر حال وقتی امکان فسخ نباشد ولو اینکه عقد با فوت یا حجر یکی از طرفین منفسخ گردد، همچنان عقد از شمول تعریف خارج نیست. همان‌طوری که عقد لازم خیار از تعریف عقد لازم خارج نمی‌شود و عقد جایز نیست لازم نمی‌شود زیرا ماهیتاً اذن است مگر اینکه بپذیریم ماهیتش ایجاد حق است.

۶- موافقان شرط عدم عزل و استعفای وکیل ضمن

وکالت

برخی صرف ذینفع بودن وکیل را ملاک می‌دانند و اظهار می‌نمایند، اگر وکیل در وکالت ذینفع باشد، شرط عدم عزل ضمن عقد وکالت صحیح است. قبلاً بیان داشتیم که شرط عدم عزل ضمن عقد جایز را لازم الوفا می‌داند به دلیل عموم حدیث «المومنون عند شروطهم» ولی با فسخ عقد لازم،

ماده ۹۵۹ باشد. لذا ماده ۹۵۹ یکی از مخصص‌های ماده ۶۷۹ است. ضمناً اگر وکالت در تمام امور و بدون قید زمانی باشد، شرط عدم عزل یا نسخ آن مغایر بانظم عمومی و اخلاق حسنه است». (Katozian, 2004: 119).

- جواز؛ اقتضای اطلاق عقد وکالت

مخالفتان صحت «شرط عدم عزل ضمن وکالت» دو گروه می‌باشند گروه اول اساساً جواز را اقتضای ذات وکالت می‌دانند. اکنون سخن از کسانی می‌گوییم که جواز را اقتضای ذات عقد نمی‌دانند ولی شرط عدم عزل را فقط ضمن عقد لازم مؤثر می‌شمارند و در نتیجه شرط عدم عزل ضمن وکالت را معتبر نمی‌دانند. فقیهی بیان می‌دارد که در صورت شرط عدم عزل ضمن عقد جایز هم به سبب عموم حدیث «المؤمنون عند شروطهم» شرط ظهور در لزوم دارد و لازم الوفا است ولی با فسخ عقد می‌توان شرط را نیز از بین برد. (Shahid Thani, 1994: 115).

نظر مشهور فقها این است که شرط عدم عزل یا شرط وکالت اگر ضمن عقد لازم باشد موجب اسقاط حق عزل می‌گردد ولی اگر ضمن عقد جایز باشد اثری در لزوم عقد وکالت ندارد و البته اینان جواز را اقتضای عقد می‌دانند. (Karaki, 1998: 152).

قانون مدنی ظاهراً همین نظر را در ماده ۶۷۹ پذیرفته و به تبع قانون مدنی حقوقدانان نیز از آن تبعیت نموده‌اند. ولی در این بین تجزیه و تحلیل‌های متفاوتی هست که مایکی از مهم‌ترین نظرات را بیان می‌نماییم. چنین بیان شده که جواز از قواعد آمره و احکام است و یک امر حقی نیست، (Shahidi, 2003: 234).

اما با شرط عدم عزل یا شرط وکالت ضمن عقد لازم نسبت به مشروط علیه غیرقابل فسخ می‌شود و آثار دیگر عقد جایز (ماده ۹۵۴) باقی است. نتیجه اینکه هرگز عقد جایز تبدیل به عقد لازم نمی‌گردد. در این نظر اصطلاح «عقد جایز غیرقابل فسخ» با تشبیه به اصطلاح «عقد خیار» به کار رفته است. به نظر می‌آید به این نظریه انتقاداتی وارد باشد که به

است و از طرفی ماهیت اذن را تغییر می‌دهد چون ایجاد حق می‌نماید. این همان استدلالی است که مخالفین در رد صحت شرط عدم عزل ضمن وکالت می‌نمایند؛ اما اگر طرفین حق فسخ را ساقط نمایند و اثر دوم عقد جایز را حفظ کنند شرط صحیح است، (Katozian, 1999: 225).

به دلایلی به نظر می‌آید تعارضی در این سخنان وجود ندارد و نظر ایشان در جریانی مشخص قرار دارد؛

۱- مخالفین شرط عدم عزل، از آنجایی که جواز را اقتضاء ذات عقد می‌دانند معتقدند در این امر تمام عقود جایز (مشخصاً اذنی) باید حکم واحد داشته باشند یا در تمام آن‌ها به دلایل موجه شرط عدم فسخ را بپذیریم یا چیزی که مسلماً آن‌ها عدم پذیرش چنین شرطی است. لیکن موافقان بیان می‌دارند جواز و لزوم اقتضاء ذات عقد نیست و اراده طرفین می‌تواند راجع به آن تصمیم بگیرد و فقط آنچه این اراده را محدود می‌نماید نظم عمومی یا اخلاق است لذا ممکن است در یک عقد جایز، شرط عدم فسخ مخالف نظم عمومی باشد و در عقدی دیگر چنین نباشد.

۲- مخالفین با جمع مواد ۱۸۶ و ۹۵۴ قانون مدنی معتقدند عقد جایز عقدی است که هر یک از طرفین می‌تواند آن را فسخ نماید و با فوت، جنون یا سفه از بین می‌رود و یا عقد لازم است که هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند آن را فسخ نماید و با فوت، جنون یا سفه از بین نمی‌رود. نهایتاً در بین مخالفین کسانی که جواز را اقتضاء ذات عقد نمی‌دانند، عقد را در صورت وجود شرط عدم فسخ به عقد جایز غیرقابل فسخ تعبیر می‌نمایند؛ یعنی شرط را صحیح می‌دانند ولی به واسطه حکم ماده ۹۵۴ ق.م. آن را همچنان جایز می‌دانند. (Katozian, 2009: 207; Emami, 2001: 124).

به نظر می‌رسد تعریف عقد جایز چیزی نیست جز آنچه در ماده ۱۸۶ ق.م. آمده و ماده فوق در مقام تعریف عقد جایز بوده، حال تمام عقود که قانون آن‌ها را جایز دانسته، عقود جایز قانونی است که در وجه اطلاق جایز هستند. از آنجایی که جواز اقتضاء ذات عقد نیست و این را قانون مدنی نیز پذیرفته

می‌توان شرط را نیز فسخ نمود شرط عدم عزل ضمن وکالت توهم دور ایجاد می‌کند. بعضی از فقها نیز همین نظر را دارند و موضوع را به سبب دور حمل بر بطلان می‌نمایند، اما این ایراد توسط فقها چنین پاسخ داده شده که لزوم عقد متوقف بر لزوم شرط است ولی لزوم شرط متوقف بر لزوم عقد نیست و متوقف بر تعهد یک‌جانبه یا عقد یک‌طرفی است و عموم حدیث «المؤمنون عند شروطهم» حکم به صحت چنین شرطی می‌دهد. بسیاری حقوقدانانی که شرط عدم عزل ضمن عقد جایز یا وکالت را صحیح می‌دانند طبق نظر برخی حقوقدانان، شرط ضمن عقد جایز فاقد الزام نیست؛ زیرا تا زمانی که عقد جایز باقی است، شرط عدم عزل هم باقی است و به تعبیر دیگر از آنجایی که تنها راه، بر هم زدن عقد جایز است تا به تبع آن شرط هم از بین برود این خود نوعی الزام است منتهی در حدود عقد اصلی شرط ضمن عقد جایز، اماره‌ای بر قصد طرفین به جواز شرط است ولی اگر طرفین تصریح نمایند که قصد لزوم شرط را دارند، اماره کنار می‌رود و چون تابعیت شرط از عقد هم از قواعد مربوط به نظم عمومی نیست شرط لازم است. به عبارت دیگر در اینجا شرط به استناد ماده ۱۰ قانون مدنی، به نظر صحیح می‌رسد، (Katozian, 2009: 124; Emami, 2001: 207).

برخی تعارض مذکور در نظریه فوق را دال بر این امر دانسته‌اند که ایشان، فسخ را در مواردی می‌پذیرند که جواز اقتضای ذات است و شرط خلاف آن را مؤثر نمی‌دانند. گویا اینکه برخی از مخالفین شرط عدم عزل ضمن وکالت بیان می‌دارند این تعارض در نظرات اساتید دیگر هم وجود دارد و اشاره می‌دارند به نظر وی در عقد ودیعه اما به نظر می‌آید در مواردی اساساً تعارضی وجود ندارد و اگر هم تعارضی باشد فی الواقع دوگانگی نیست و یک تفاوت منطقی است. بدین شرح که برای نمونه طبق نظر ایشان در بحث ودیعه، اگر طرفین شرط نمایند که حق فسخ و همچنین اثر حکم ماده ۹۵۴، هر دو ساقط شوند این شرط صحیح نیست زیرا برخلاف نظم عمومی است اگرچه موافق با حاکمیت اراده

۱- صرف اعطای وکالت بلاعزل حق موکل را در رابطه با انجام موضوع وکالت ساقط نمی‌کند. همچنین حق ضم وکیل، امین و یا ناظر به وکیل را برای موکل از بین نمی‌برد. مگر اینکه خلاف آن در ضمن عقد تصریح شده باشد و یا اینکه بر سقوط آن به‌طور ضمنی توافق گردیده باشد. پس توافق و خواست طرفین نقشی مهم و تعیین‌کننده در این زمینه دارد.

۲- اگر وکالت بلاعزل در مقام یک وکالت صرف به معنای واقعی خود منعقد گردد در این صورت تمام آثار و احکام وکالت در مورد آن جاری و اعمال خواهد شد و موکل نیز می‌تواند موضوع وکالت را خود انجام داده و یا حتی ضم وکیل، امین و یا ناظر نماید و با این عمل خود اختیارات وکیل را محدود کند.

۳- در خصوص وکالت‌هایی که محتوای آن به‌نوعی تضمین حق وکیل و یا فروش مال یا انتقال حقوق است اختیار موکل برای انجام موضوع وکالت از بین می‌رود هرچند به این موضوع تصریحی نشده باشد. اثر اصلی چنین وکالت‌هایی ایجاد تعهد به انتقال برای موکل و نیز ایجاد حق برای وکیل است و نوعی تضمین انتقال حقوق موکل به وکیل نیز خواهد بود که خود نوعی تعهد به عدم انتقال به ثالث نیز است. البته در این گونه موارد، انتقال مالکیت صورت نمی‌گیرد بلکه با اجرای آن می‌توان به پدیده انتقال رسید.

۴- شرط بقاء وکالت بعد از فوت موکل معتبر نبوده و حکم ماده ۷۷۷ قانون مدنی در این مورد، مختص رهن بوده و نمی‌توان آن را با توسل به مسئله وراثت سمت وکالت به وراثت مرتبه توجیه کرد؛ اما باوجود این در مواردی که وکالت برای تضمین انجام تعهدی داده می‌شود و یا مدلول آن فروش مال یا انتقال حق است به استناد حقی که برای وکیل ایجاد می‌گردد با فوت پایان نمی‌یابد.

مواد ۶۷۹، ماده ۷۷۷، ماده ۱۰۸، ماده ۱۲۰ ق.م.اراده مشترک می‌تواند در خصوص جواز عقد جایز قانونی تصمیم بگیرد مگر زمانی که مغایر بانظم عمومی یا اخلاق باشد و اما ماده ۹۵۴ ق.م.قاعده‌ای آمره است که قانون‌گذار به‌موجب آن حکمی را بر عقود جایز قانونی، یعنی عقودی که در وجه اطلاق قانون آن‌ها را جایز می‌داند، حمل نموده است.

نتیجه‌گیری

وکالت عمل حقوقی است که بر پایه اذن استوار است، اگر به‌صورت ایجاب اعلام شد، موردقبول قرار گیرد ماهیت عقد خواهد یافت در غیر این صورت می‌توان در حد اجازه در تصرف و با ماهیت ایقاعی اثربخش باشد. جواز عقد وکالت جزء ذاتی و جوهر غیرقابل تغییر آن نیست بلکه جواز آن حقی قلمداد شده و حداقل در مواردی که انحلال ارادی است امکان محدود کردن و جلوگیری از اعمال این اراده وجود دارد. این عقد بافاصله از قواعد عمومی و تعهدات، خصوصیات ویژه خود را دارد ازجمله آنکه توالی عرفی قبول بعد از ایجاب لازم نیست و بطلان آن ملازم با معدوم شدن اذن اولیه ندارد.

هرچند در قانون مدنی به تبعیت از نظریه مشهور فقها امامیه امکان جلوگیری از انحلال عقد وکالت را منحصر به گنجانیدن انحاء مختلف در ضمن عقد خارج لازم برشمرده‌اند ولی مستند به مواد ۱۰ و ۹۶۰ از همان قانون توافق و قراردادهای خصوصی را ازجمله توافق و تعهد بر عدم عزل در محدودهای که مخالف قانون و نظم عمومی و اخلاق حسنه نباشد معتبر و لازم‌الاجرا شناخته‌اند و عزل و استعفا که از موارد ارادی مرتفع شدن وکالت محسوب است قابل اسقاط می‌باشند؛ بنابراین وکیل و موکل حق اعمال یا اسقاط آن را دارند.

References

1. Allameh, Seyyed Mehdi. (2008). False Terms and Its Impact on Contracts, Mizan Publishing, Second Edition.
2. Amiri Ghaem Maghami, Abdolmajid. (2006). General Law of Obligations, Legal Events, Volume II, Mizan Publications.
3. Azarpour, Hamid and Hojjati Ashrafi, Gholamreza, (2006) Collection of registration circulars, Ganj Publications.
4. Bahrami Ahmadi, Hamid. (2011). Law of Obligations and Contracts, Imam Sadegh University Press, First Edition.
5. Emami, Seyed Hassan. (2003). Civil Law, Volume One, Islamic Bookstore Publications.
6. Hali, Abu al-Qasim Najm al-Din Ja'far ibn al-Hassan (Mohaqqeq Hali). (1999). Sharia al-Islam fi al-Halal wa al-Haram, 3rd edition, Islamic Enlightenment Institute, Qom.
7. Jafari Langroudi, Mohammad Jafar. (2011). Civil Law Course, Law of Obligations, Tehran, Volume 3, Ganj-e-Danesh Publications.
8. Katozian, Nasser. (2004). General Rules of Contracts, Volume 3, Publishing Company in collaboration with Bahmani Borna, Fourth Edition.
9. Katozian, Nasser. (2009). Moin Contracts, Volume 4, Publishing Company in collaboration with Bahman Borna, Fourth Edition.
10. Morsali, Yadollah. (2010). Public Order in Legal Practices, Javadaneh Publications, First Edition.
11. Novin, Parviz. (1999). Civil Law (7), Certain Contracts (2), Tehran Ganj-e-Danesh Publications, First Edition.
12. Qasemzadeh, Seyed Morteza, Rah Peik, Hassan, Kiai, Abdullah (2003) Interpretation of Civil Law, Samat Publications.
13. Safaei, Seyed Hassan. (2003). Civil Law, Obligations and Contracts, Volume II, Mizan Publications.
14. Sangalji, Hojjatoleslam, Agha Mohammad. (2009). Generalities of Contracts and Agreements, Samat Publications, University of Tehran.
15. Sanhori Abdul Razzaq, Ahmad. (1992). Al-Wasit Fi Sharh Al-Qanuni Al-Madani, Aqad Al-Wakala, translated by Dr. Husseinghli Hosseini Nejad, Lawyer Publications, Danesh Kar.
16. Shahid Thani. (1994). Masalak al-Afham, Research of the Institute of Islamic Studies, Volume 5, Danesh Publications.
17. Shahidi, Mehdi. (2003). Principles of Contracts and Obligations, Volume II, Majd Publications.